

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به بحث وضع که در این کتب اخیر علمای ما، حالا فعلا در این کتب اصول بحث شده، البته این بحث از قدیم هست، بحث جدیدی نیست، لکن در این کتب متاخر ما سعی کردند اقوال را جمع و جور کردند، عرض کردیم مجموعه اقوال را اگر بخواهیم دسته بندی کلی بکنیم یکی این که یک رابطه ذاتی و رابطه واقعی مابین لفظ و معنا تصور بشود، یکی این که این رابطه اعتباری باشد، ذاتی و حقیقی نباشد و یکی این که اصلا رابطه ای نباشد، این کلا مبانی ای که اصحاب برداشتند یا اصولین مطلقا، شیعه و سنی در اینجا در مباحث الفاظ مطرح کردند این است.

در مبانی اولی که رابطه ذاتی باشد عرض شد دیروز یک اشاره ای شد، دو بحث با هم خلط نشود، یک بحث راجع به خود این رابطه و تشخیص خود رابطه است و یک بحث راجع به عوامل رابطه است، این دو تا باهم گاهی خلط می شود.

در کلمات اصحاب ما بیشتر آمده که این رابطه ذاتی نیست و إلا مثلا هر کسی لفظ آب بشنود باید این معنا به ذهنش بیاید. اینجا نظرشان به خود رابطه است، گاهی اوقات نظرشان به عواملی است که این رابطه را ایجاد کرده یعنی مجموعه عوامل خارجی، عواملی است که ممکن است در طول تاریخ، طول هزاران سال تاریخ عوامل متعددی باعث شده که مثلا در ایران آب بگویند، در آن جا ماء بگویند، در آن جا لفظ دیگری بکار ببرند، اقوام و ملت ها و کشورها و نقاط مختلف، قاره های مختلف الفاظ مختلف لکن تمام اینها خاضع به یک عوامل طبیعی است، این بحث بیشتر وارد بحث جبر و اختیار می شود یعنی آیا با وجود عوامل طبیعی ما می توانیم از آن عوامل خارج بشویم و خودمان ایجاد رابطه بکنیم؟ این می شود اعتباری.

اگر نتوانیم از آن عوامل خارج بشویم این جبر می شود، این بحث ذاتی می شود.

پس بنابراین آنچه که در کلمات آقایان مثل نائینی خواندیم که اگر این رابطه ذاتی باشد، البته بعضی هایشان هم دارند و اضافه کردند، این رابطه ذاتی باید هر لفظی هر معنا را دلالت بکند، با این که این طور نیست. این نظرشان روی خود رابطه است اما کسانی که عوامل این رابطه را بررسی کردند، حالا کار به خود رابطه ندارد، این عوامل اقتضا کرده که انسان طبق عوامل قانون علیت و جبر علی و معلولی باید علتی وجود داشته که ما این لفظ را بر این معنا و آن ها لفظ دیگر، مراد از ذاتی بودن مجموعه عواملی که منجر به این جا شده است. آنی که الان در اصطلاح اینها دیده می شود بیشتر بحث اول است لکن بحث دوم هم هست، فرقی در این جهت نمیکند.

پس مراد از اعتباری و ذاتی بودن مراد این است که آیا خود رابطه لفظ و معنا ذاتی است یا اعتباری است؟ یکی عوامل اینها. یک عواملی هستند که مثلاً این مردم مجبورند لفظ آب را به این معنا بکار ببرند یعنی مثل بقیه، فرض کنید عواملی هست که کنار دریا زندگی می کند یک نحو خاصی باشد از لباس و مسکن و اینها. کسانی که در کوهستان ها زندگی می کنند سرد باشد، گرم باشد، مناطق سرد و گرم. این مجموعه عوامل طبیعی است که این الفاظ را انسان اختیار کرده است.

خب دو تا بحث است، نباید این دو تا بحث با هم خلط بشوند. به هر حال کسانی که این رابطه را رابطه واقعی و حقیقی می دانند طبیعتاً معلوم شد که هم در خود رابطه این حرف را می زنند و هم در عواملی که به این رابطه کشیده شد و رابطه را ایجاد کرد. اینها عاداتاً مثل بقیه موارد یا قائل به علیت تامه هستند که به بعضی ها نسبت داده شده مثل ابوالحسین بصری. عرض کردم حالا چون کلمات ابوالحسین اصول ایشان تازگی چاپ شده است، من هم یک مقدارش را دیدم اما این بحث را ندیدم. نمی دانم ایشان نظرش به علیت تامه که به ایشان منسوب است دقیقاً چیست یا در کتاب کلامش، الان دقیقاً نمی دانم لکن در کتب نسبت داده شده است.

پایین تر از آن بحث اقتضا است، علیت تامه نیست لکن اقتضا هست، همین طور درجات پایین تر می آید. مبنائی است که مرحوم آقاضیا قائلند که خود اصل رابطه، خود تلازم بین لفظ و معنا ذاتی است اما طرفینش اعتباری است. ایشان این مبنا را دارد. عرض کردم سابقاً هم عده زیادی به ایشان اشکال کردند که معقول نیست یک قسمتش ذاتی باشد و یک قسمتش اعتباری باشد و یک توضیحی هم عرض کردم که شاید نظر مبارک ایشان به همین نظریه انگیزه های شرطی شده باشد لکن چون هنوز آن زمان انگیزه های شرطی شده در جوامع

علمی حوزوی ما مطرح نبود ایشان این تعبیر را به کار نبردند، و راست هم هست یعنی اگر باشد بنابراین یک رابطه غریزی بین لفظ و معنا می شود و آن امر ذاتی است، مثال غریزی مثل اکل و شرب و اینها امور طبیعی و امور واقعی هستند اما طرفینش اختیاری است یعنی جعلی است، قراردادی است. مثلاً مثل همان مثالی که گفتم بین آوردن غذا و بین زنگ زدن رابطه ایجاد کرد، ممکن است بین آوردن غذا و چراغ قوه روشن کردن رابطه ایجاد بکند. طرفین جعلی است اما اصل تلازم ذاتی است.

نظریه بعدی نظریه ای است که عده ای بعد از طرح فکر تداعی معانی در حوزه های ما هم مطرح شد که رابطه لفظ و معنا را یک رابطه روانی، نفسی، علمی، ادراکی لکن واقعی هست یعنی یک رابطه واقعی است، جعلی نیست. همین رابطه تداعی معانی، تداعی یعنی همخوانی، همدیگر را می خوانند. همخوانی مفاهیم ذهنی، صوری که در ذهن است یک نوع همخوانی باهم دارند، اصطلاحاً اگر شما در یادگیری عده ای از صور را در ذهنتان جا بدهید در مرحله یادآوری این معانی همخوانی دارند. یکیش را که یادآوری می کند یکی دیگر هم یادآوری می شود. اصطلاحاً مراد از تداعی معانی انی است و این یک امر واقعی است لکن مربوط به عالم ادراک است. مثل این بحثی که خود اصل قانون علیت را هم اینها تداعی معانی می دانند یعنی مثلاً می گویند شما هر وقت آتش دیدید بین آتش و حرارت، بین آتش و گرم کردن آب علیت واقعی نیست. یک رابطه ادراکی و رابطه ذهنی است، البته این هم واقعی است، اعتباری نیست، این هم یک رابطه اعتباری نیست، یک رابطه واقعی است. شما وقتی در ذهنتان آب را با آن مایع خارجی همراه کردید وقتی آب می گویند آن مایع خارجی هم می آید از باب همخوانی صور ذهنی و صور ادراکی در مرحله یادآوری، همچنان که در مرحله یادگیری همان طور که ایشان فرمودند، شما وقتی به بچه آب آب می گویند بین لفظ آب با آن مایع خارجی در یادگیری باهم یاد می گیرد. در مرحله یادآوری هم تا آب گفتید آن معنای مایع خاص به ذهنمان می آید، خب این هم رابطه واقعی و حقیقی است لکن در حد ادراک نه واقعیت خارجی.

یک رابطه ای هم اخیراً عده ای از غربی ها معتقد شدند، در حوزه های ما هم آمده و آن مسئله انگیزه های شرطی شده است که عرض کردم انگیزه بیشتر عوامل روانی و نفسانی را می گویند. همان قانون علیت است لکن نسبت به حرکات انسان و آن این که در زندگی

انسان، البته این مطلب چون یک مطلب غریزی و واقعی است در حیوانات هم وجود دارد. حالا آیا در نبات هم وجود دارد آن بحث دیگری است که حالا فعلا واردش نمی شویم. در حیوانات هم این حالت غریزی وجود دارد و آن حالت غریزی این است که گاهگاهی چیزهایی که جنبه علیت ندارند بر اثر تقارن با آنی که علت واقعی است اینها هم یک نوع علیت پیدا می کنند، با این که واقعا علت نیستند، این پیدا کردن علیت یک جنبه غریزی در حیوان است و ذاتی هم هست یعنی نکته ای نیست که اعتباری و جعلی باشد، همین مثال معروف که ۲۱ بار غذا می آورد، یک زنگی هم می زد، بعد دفعه بیست و دوم زنگ زد و غذا نیاورد و آن حیوان شروع کرد بزاقش ترشح کردن. اصطلاحا این را انگیزه های شرطی شده می گویند که عرض کردم متعارف الان در لغت عربی آنی که من دیدم، حالا چون احاطه ای به خاطر دور بودن از دنیای عرب نداریم، الحافز المشروط تفسیر کردند. حافز با ح حطی، الف، فاء و زاء اخت الراء است، حافز یعنی انگیزه و مشروط هم شرطی شده است، شرط هم به معنای ربط و ارتباط پیدا کردن است. بر اثر این که یک انگیزه واقعی با یک انگیزه غیر واقعی ارتباط پیدا کرد آن چیزی که واقعا انگیزه نیست آن هم به شکل انگیزه جلوه می کند. اینها آمدند لغت را به این معنا مطرح کردند. البته این مطلب انگیزه های شرطی شده را عرض کردم یک نکته ای نیست که امروزه کشف کردند، گفتند ۱۹۲۰ است، اگر ۱۹۲۰ باشد تقریبا ۱۰۳ سال قبل است، اگر این مطلب و تاریخی که من دیدم درست باشد. این این طور نیست که تابع این تاریخ باشد، این در وجدان ما هست، انسان وقتی در زندگی خودش و حیوانات تامل می کند این متعارف است. این چیز خاصی نیست لکن این که آمدند بعضی چیزهای را به آن ربط دادند این تازگی دارد. عرض کردم کتاب المستصفی غزالی در جلد ۱ صفحه ۱۵ ایشان اخلاق را از راه همین تفسیر می کند، ایشان چون منکر حسن و قبح عقلی هستند این که ما می گوئیم فلان کار حسن است یا قبیح است به خاطر انگیزه های شرطی شده است، حرف ایشان این است و حرف خیلی عجیبی است یعنی ایشان در قرن ششم با این تصور بوده و ایشان می گوید شما می گوئید دروغ بد است در حقیقت بد نیست، چون بچه وقتی دروغ گفت کتک خورد یا دروغ گفت از خانه بیرونش کردند یا با او کلمات تندی بکار بردند این بین این دو تا رابطه برقرار می کند، می فهمد دروغ یعنی پشت سرش کتک هست،

پشت سرش کذا و لذا عنوانش را بد می گذارد و إلا دروغ فی نفسه بد نیست، منکر حسن و قبح عقلی شده است. غزالی روی همین انگیزه های شرطی شده است.

و عرض کردم آنی که من در عربی از برتراندراسل از معاصرین دیدم ایشان منکر فکر در انسان شده، آن هم به همین انگیزه های شرطی شده تفسیر کرده است. حالا اگر این سه تا مظهر عالی انسانی که یکی تفکر باشد، یکی اخلاق باشد، یکی لغت باشد اینها را بخواهیم به انگیزه های شرطی شده که غریزه حیوانی است تفسیر بکنیم انصافا خیلی تفسیر عجیب و غریبی است، خیلی خروج از مظاهر انسانی است حقا یقال.

علی ای حال کیف ما کان این مجموعه اقوال و آرائی است که من خیلی سریع گفتم چون الان ثمرات زیادی ندارد نمیخواهد یکی یکی بخواهیم بحث بکنیم.

اما راجع به مقام اعتبار، آنجا هم تصورات زیادی است، متعارف ترین تصویری که در مقام اعتبار هست مبنای همین جعل است، یعنی تخصیص اللفظ بالمعنی، این که ما این لفظ را اختصاص بدهیم، یک عمل اختیاری انسان گرفته است، این را انسان ابداع می کند، این مشهورترین تفسیری است که در کتب قوم است چون مباحث وضع به یک نحوی در همه کتبی که ما الان داریم، چه خودش و چه لوازمش مطرح است یعنی این همه ما کتاب های لغت و کتاب های تفسیر و فقه داریم، تمام اینهایی که هست اینها زیر مایه اش وضع است دیگه. کتب معانی و بیان و صرف و نحو، چون اگر وضعی را ثابت نکردیم تمام این مباحث الفاظ خواهی نخواهی از بین می روند و منحل می شوند یعنی شکل دیگری پیدا می کنند و معروف ترین تفسیر را عرض کردیم تخصیص اللفظ بالمعنی است، تفاسیر دیگری هم در این زمینه ارائه شده است اگر بخواهیم آنها را هم دسته بندی بکنیم مثل همان بحث ذاتی، اعلی درجه اعتبار همان هوویت اعتباری است که لفظ همان وجود معنا می شود. لفظ و معنا در حقیقت یکی هستند. یک وقت دیگه هم عرض کردم در این کتاب رافد که به عنوان تقریرات استاد آقای سیستانی مطرح شده ایشان شش تا وجه برای این نکته آوردند که معروف ترین وجهش همین سرایت قبح معنا به لفظ است، این قدر این لفظ و معنا باهم ارتباط دارند که قبح معنا به قبح لفظ و الفاظ قبیح می شود. با این که الفاظ قبح ذاتی

ندارند، به خاطر قبح معنا. ایشان شش تا وجه و نکات دیگری که نکات عرفی در این ارتباط وثیق بین لفظ و معنا به حیثی که وجود

لفظ عین وجود معناست. مرحوم استاد ما آقای بجنوردی هم در منتهی الاصول همین مبنا را دارند.

یکی از حضار: اگر تخصیص لفظ و معنا را فرمودید تقسیم وضع به تعینی و تعینی اشکال پیدا می شود. به خاطر همین مرحوم آخوند اختصاص را آوردند.

آیت الله مددی: حالا این که آخوند چرا اختصاص را آورده نکته اش به قول شما این باشد یا نکته دیگری باشد نمی دانم. به هر حال آنهایی که تخصیص می گویند این تخصیص را دو جور می شود. یا شخص واحدی است یا در جامعه این را پیدا می کنند که آن قابل تفسیر است. این نکته ای که فرمودید گفته شده که چون تخصیص لفظ به معنا اشکال پیدا کرده ایشان به معنای اختصاص گرفته است. حالا چون من یک معنای دیگری به ذهنم می آید بعد عرض می کنم.

من الان فهرست وار عرض می کنم خیلی وارد بحث نمی شوم. عرض کردیم هم آقای بجنوردی. آقای بجنوردی در منتهی مفصل ندارند لکن آقای سیستانی در رافد شش تا وجه نقل کردند برای این که معنای هوهویت اعتباری و لفظ وجود معناست. آقایان مراجعه بکنند. چیز خاصی نیست که بخواهیم صحبت بکنیم. عرض کردم آن که از همه اش مهم تر است همین سرایت قبح معنا به لفظ است که این قدر ما لفظ را عین معنا می دانیم. حتی ممکن است ما گاهی بخواهیم یک مطلبی را در پیش خودمان فکر بکنیم با الفاظ، حدیث نفس هم که می کنیم با الفاظ است کانما معنا با لفظ یکی است، اصلا دو تا نیست و الی آخره که بقیه را آقایان مراجعه بکنند.

یکی از حضار: این تابع فهم و علم نیست؟ مثلاً یک کسی یک کلمه چینی بگوید و خیلی هم زشت باشد، ما هیچ کدامان معنایی از آن نمی فهمیم، این چطور است؟

آیت الله مددی: لذا اعتباری است.

یکی از حضار: پس قبحش مال علم است نه مال لفظ است.

آیت الله مددی: اعتبار کردم، شان اعتبار علم است خب. اینها می گویند این جا بیشتر تفصیل خود رابطه را کردند. عرض کردم دو بحث می شود. یکی رابطه و یکی عوامل رابطه.

شدیدترین مبنا این است. شاید مبنای مرحوم محقق عراقی هم از این جهت باشد، چون طرفین اختیاری است، چون خود رابطه و خود دلالت، خود ملازمه ذاتی است لکن طرفین اختیاری است، این هم مثلاً اگر بخواهیم قبول بکنیم به یک معنا درجه ضعیف تر از آن است. درجه دیگری از اینجا آنی است که مرحوم آقای اصفهانی در حاشیه شان بر کفایه دارند که وضع را از قبیل علامات می دانند. مثلاً شما در راهی علامتی قرار می دهید مثلاً جاده منحرف به چپ یا منحرف به راست باشد یا مثلاً پنجاه کیلومتر و فلان. این علامات را به اصطلاح وضع را از این قبیل قبول کردند که ظاهراً، حالا آن هم بحثی است که مراد جدی ایشان از علامات چیست لفظ را علامت بر معنا قرار دادند، چطور شما علامات در راه قرار داده می شود که این چپ است یا راست است. این هم معنای سوم امر اعتباری اگر که کلام آقاضیا را به لحاظ طرفینش اعتباری بگیریم.

معنای چهارم امر اعتباری همان طور که عرض کردم مبنای تخصیص است. این اضعف از مبانی سابق است، مبانی تخصیص اللفظ بالمعنی است و بحث هایی که کردند که آقایان مراجعه بکنند.

بحث پنجم همانی است که شما فرمودید که بحث اختصاص باشد و آن چیزی است که در کتاب کفایه هم آمده، به نظر ما این اضعف معانی اعتبار اختصاص است و اقوای معانی اعتبار همان هوویت اعتباری است. آن هوویت اعتباری اقوی درجه اعتبار است، این هم اضعف درجات اعتبار است. طبیعتاً بر تمام اینها اشکالات و نقض و طرد و عکس است. بعد هم من مخصوصاً پریروز عرض کردم بیشتر این تفصیل به این می خورد که مدلول تصویری را حساب کردند. تفسیری را که انسان می خواهد ارائه بکند باید مدلول تصدیقی و تصویری هر دو باشد، و راجع به این اشکال یعنی مبنای اخیر صاحب کفایه هم اشکال معروف این است که این نتیجه وضع است، این خود وضع نیست، بعد از لفظ اختصاص بین لفظ و معنا پیدا می شود. این رابطه بین لفظ و معنا بعد از وضع پیدا می شود، این اشکال بعضی ها به تعبیر مرحوم نائینی این معنای اسم مصدری است، معنای مصدری که وضع باشد نیست یا همان که عرض کردم یا به تعبیر

بعضی ها حاصل مصدر، چون عرض کردم مصدر، اسم مصدر و حاصل مصدر دارند، در عربی دیگه الحمدلله ندارند، مصدر و اسم مصدر.

علی ای حال این حاصل وضع است یا حاصل مصدر است، یا به عنوان اسم مصدر به تعبیر مرحوم نائینی. این تفسیر خود وضع نیست

یکی از حضار: پس وضع تعینی نداریم؟

آیت الله مددی: آنها انواع وضع است، تعینی هم داریم، تعینی هم داریم، آن چه که مهم است آن رابطه ای است که بین لفظ و معنا پیدا می شود به اعتبار و به جعل. این خلاصه نظر است.

نظر سوم که مبنای کلی بود و آن این که اصولا هیچ رابطه ای بین لفظ و معنا، همچنان که هر دویشان از دو مقوله مختلفند اصلا رابطه ای هم بین اینها ایجاد نمی شود. آن چه که هست یک نوع تعهد اجتماعی است که افراد نسبت به یکدیگر دارند، تعهد دارند که اگر آب خواستند مایع خارجی را می گویند آب، آن شیء خارجی را نان بگویند و هلم جرا. بیش از نوع تعهد چیز دیگری نیست. این خلاصه این مبانی است. چون نکته خاصی هم ندارد آقایان می توانند مراجعه بکنند.

آن چه که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید که اگر ما این مبنای اختصاص را قبول بکنیم نه با این تقریب، یعنی قبول بکنیم که اختصاص یک معنای اسم مصدری است. درست هم هست و حاصل مصدر است. یا به اصطلاح اثر وضع است. خود تفسیر وضع نیست، این مطلب را می شود قبول کرد، با این توضیح که ما وقتی به زندگی انسان مراجعه می کنیم. البته بحثی که در این جا الان هست یک بحثی نیست که زبان شناسی و تاریخ زبان و آن حرف ها را مطرح بکنیم. آن علم خاص خودش است. آن چه را که ما الان در زندگی خودمان می بینیم و آنچه که الان می تواند تاثیرگذار در اصول باشد و اصول تاثیر اساسی در فقه دارد تفسیر این رابطه بین لفظ و معناست یعنی این علاقه ای هست. اولاً این که آیا رابطه و علاقه ای بین این دو تا، علقه ای بین این دو تا هست یا نیست؟ اصلاً کلاً علقه ای وجود ندارد. انصافاً کسانی که قائل به تعهدند و نفی علقه می کنند انصافاً کار مشکلی است یعنی نفی علقه خلاف وجدان و ارتکازات خود ماست و عرض کردیم نقش ما در مسائلی مثل وضع و لغت نقش فعال است، نقش انفعالی نیست، ما نقش فعلی داریم. ما جزء رکن این قصه هستیم. وجدانیات ما در این قضیه یکی از اساس کار است. این طور نیست که ما بخواهیم نقل از دیگران بکنیم. بله

حالات دیگران را بررسی می کنیم. حالات خودمان را هم بررسی می کنیم. همین طور که عرض کردیم یکی حالات اطفال و یکی جوامع اولیه بشری را بررسی می کنیم. خود تاریخ انسان در بچگی یک جور، در بزرگی یک جور، تمام این حالات که مورد بررسی قرار می گیرد ما یک نتیجه ای را از مجموعه حالات، بعد جوامع بشری به لحاظ تمدن، به لحاظ فرهنگ، به لحاظ فکر، به لحاظ قدرت نمایی خاصی که دارند تمام این جوامع مختلفند. این این طور نیست که اصل این مطلب که ما وضع را یک معنای واحد ارائه بدهیم به ذهن می آید خیلی روشن نباشد. ممکن است بچه در مراحل از کارش وضع برای او به صورت انگیزه یا برای بعضی از افراد به صورت انگیزه های شرطی شده باشد، نمی شود انکار کرد. در عده ای از موارد تداعی معانی صحیح است لکن بر اثر رشد انسانی و خصلت های خاص انسانی که دارد انسان محدود به غرائز نمی شود. نیروی عقلانی که خداوند در او قرار داده فوق غرائز است و غرائز را هدایت و راهنمایی می کند. این که ما محدود بکنیم به حدود یک امر غریزی یا محدود بکنیم به حدود یک امر روانی و نفسی و ادراکی، این انصافا خلاف آن واقعیت هایی است که در خودمان احساس می کنیم، در زندگی احساس می کنیم. این که بیاییم بگویم از قبیل جعل علامت است خب این هم تا حدی درست است، بر اثر پیشرفت هایی که انسان در زندگی می کند هی تدریجا احساس می کند نیاز به علامات دارد و علامات هم روز به روز زیاد می شود. این هم هست اما این مال مرحله رشد انسانی است، نه این که نیست. مضافا به این که اصولا خود کسانی که قائل به وضع اعلام هستند، به قول مرحوم آقای اصفهانی علامت ها. خود ایشان هم باید این توجه را بکنند که ظاهر عبارت وضع مدلول تصویری گرفتند. در صورتی که اساسا علامت ها هم در زندگی انسان دارای مدلول تصدیقی هستند بلکه ابتدائا مدلول تصدیقی است. و این این طور نیست که جعل علامات در یک امر اجتماعی باشد. این حتی اولیه اش به صورت فردی هم هست، مثلا شخصی از ده خودش در آمده و به یک درخت معین رسیده، به یک حیوان رسیده. خسته است و استراحت کرده. ممکن است سفرهای بعدی هم که به آن درخت برسد حیوان پیاده بشود و استراحت بکند. به یک جایی که رسید مثلا نهر آبی بود حدود وقت ظهر برای غذا خوردن بود. درست است که این نهر را علامت قرار می دهد، این حالت اجتماعی هم ندارد لکن هدف از این کار یک نوع امر تصدیقی است یعنی مثلا وقت استراحت است، وقت غذا خوردن است. وقت استراحت حیوان است. این علامات لازم نیست

.....

که به صورت مدلول تصویری باشد و اجتماعی باشد. ما در صورت فردی خودمان قرار می دهیم. این علامت قرار دادن یک پدیده اجتماعی نیست، در صورت فردی خودمان هم این کار را انجام می دهیم. در جامعه هم که می آئیم بر اثر رشد جامعه، چون علامات اختصارات است، یک نوع اختصار است که در معنای حرفی خواهیم گفت، این طبیعت انسان و قدرت انسان است که ابتدائاً شروع می کند. فرض کنید ممکن است در خیلی از مراحلش انگیزه های شرطی شده باشد یا در بعضی از مراحلش تداعی معانی باشد یا در بعضی از موارد که بیشتر در بچه ها که اعتماد بر قرائن خارجی باشد، مثل اشاره باشد، مثل احضار باشد، ان شا الله تعالی خواهد آمد که هدف اساسی از لفظ احضار معناست. خب وقتی خود معنا را احضار کرد دیگه نیازی نیست، آنجا باید یک قضیه ثنائی تشکیل بدهد یعنی آب را بگذارد و آب بگوید یعنی این آب است، آب خارجی را احضار بکند. این در زندگی انسان اگر دقت بکنید عوامل متعدد هست و مراحل رشد عقلانی انسان هم مختلف است، این طور نیست که انسان از اول زندگیش تا آخر تابع همین غریزه باشد و انگیزه های شرطی شده مثلاً. که بعد بیاییم فکر و اندیشه را هم به این امر غریزی یا اخلاق را به امر غریزی، حالا به ترتیب اهمیت، اولاً اندیشه و فکر است. بعد اخلاق است، بعد هم مسئله لغت است. بیاییم این ها را به انگیزه های شرطی شده دائماً و ابداً تفسیر بکنیم. نه این طور نیست، بله در مراحل هست، نمی شود انکار کرد. در مراحل تداعی معانی قابل انطباق است. در مراحل این علاماتی که ایشان گفت، عرض کردم علامات چه وضعی دارد. این در مراحل رشد عقلانی انسان است بلکه ان شا الله عرض خواهیم کرد یکی از رشد های عقلانی انسان اختیار حروف است، چون حروف می آید تلخیص می کند و هیئات، علامات هم یک نوع تلخیص و اختصار است، الان عرض کردم در این لغات غربی خیلی اختصار بکار برده می شود. مثلاً کلمه سازمان جهانی خواروبار، سازمان جهانی غذا یا سازمان جهانی حفظ حقوق کودک و الی آخره. اینها را کلمات اختصاری انتخاب می کنند، این مال رشد جامعه است و این بشر در رشد مستمر است. بله در میان اینها می شود یک جامعی را پیدا کرد و آن اختصاص است یعنی به عبارت دیگر حتی در انگیزه های شرطی شده تدریجاً یک رابطه ای بین لفظ و معنا ایجاد می شود، اسم این رابطه را اختصاص بگذاریم، پس این که اشکال کردند که اسم مصدر است، حاصل وضع است، خود وضع نیست، این اشکال وارد است لکن اینجا چاره ای نیست، باید این را قبول بکنیم چون وضع دارای

یک حقیقت واحدی نیست، وقتی حقیقت واحد نبود با آثارش نگاه می شود. همین که من تعهد بدهم که هر وقت گفتم مرادم مایع خاص بود آب بگویم. همین تعهد وقتی استمرار پیدا می کند و در جامعه می آید یک رابطه ایجاد می کند، این تعهد این جور است چون امر اعتباری بسیار امر ساده ای است در زندگی انسانی ولی امر اعتباری در زندگی حیوانی نیست، در زندگی انسان یک امر ساده ای است، بچه هم برای خودش اعتبار می کند، اعتبار امر خیلی ساده ای است و در باب وضع ما نیازی به تکرار مثل آن قصه انگیزه های شرطی شده نداریم. نیاز به آن هم نداریم، با یک مرتبه هم قرار داده می شود و این که وضع یا تعیینی است یا تعینی، نکته اساسیش این است که آنچه را که ما الان می خواهیم در اصول ثابت بکنیم که الان محط بحث است یک برخورد کلی است که علمای اسلام در تمام رشته ها با الفاظ داشتند و آن این که بین الفاظ و بین این معانی رابطه ای برقرار کردند، این لفظ اختصاص.

اگر مراد از نفی رابطه این است که اصلا نیست و بالکل اصلا ظهور را منکر بشویم که منجر به انکار ظهور کلیا بشود خب این مثل سفسطه در فلسفه است که انسان منکر وجود بشود. در امور عرفی و اموری که الان در دنیای ما در جامعه وجود دارد انکار ظهور مثل انکار وجود است، هیچ فرقی نمی کند، نمی شود ظهور را انکار کرد، ما هم جزء این قصه هستیم، ما هم احساس داریم، ما هم تفهیم می کنیم. ما هم تفهم داریم. بله این اختصاص چون امر اعتباری است و اسهل درجات اعتبار است، لذا من عرض کردم اسهل درجات اعتباری است. این پیدا می شود. حالا یا گاهی اوقات بر اثر رشد عقلانی خود انسان ایجاد می کند و گاهی اوقات هم نه، گاهی دو تا بچه برای خودشان الفاظی درست می کنند. با هم دیگر یک نوع تفهیم و تفهم می کنند. این مطلب هست. لکن اختصاص چون اضعف معانی اعتبار است این پیدا می شود یعنی بحثی که ما الان در اصول می کنیم این بخش است. آن بخش دیگرش که عوامل این وضع است که آیا تماما جبری است یا بعضی هایش اختیاری است که انسان می تواند خلاف قواعد باشد آن بحث دیگری است. آن اصلا از محل بحث ما خارج است و آن جا چون قائل به اختیار هستیم ممکن است عوامل اقتضائی بکند و انسان از آن خارج بشود، آن ها بحث های دیگری است و اما خود این رابطه را نمی شود انکار کرد که این رابطه هست، این ترابط هست و اصولا آنچه که الان مجموعه علوم بشری هست بر همین اساس است. اصولا تمدن های بشری و فرهنگ های بشری مدیون تاریخند. مدیون لفظند، اگر لفظ نباشد همه چیز به هم

می خورد. ارتباط ما با کل گذشته قطع نمی شود، اگر این رابطه نباشد، اگر این معنا ترک نشود کل تمدن و کل فرهنگ بشری حذف می شود، این چیزی نیست که بتوانیم انکار بکنیم و لذا به ذهن ما آنچه که در مجموعه این امور ملاحظه می شود چون مربوط به حالات مختلف است، مربوط به انسان ها می شود. فرض کنید انسانی که تفکرات بدایی دارد شاید پیش او یک هوویت اعتباری است، راست است یعنی پیش عده ای که خیلی ذهنیت بسیط دارند لفظ عینا معناست، این هست، نمی شود انکار کرد، کسی که با جامعه زندگی می کند می بیند این مطلب هست، این سرایت قبح معنا به قبح لفظ این در عده ای از افراد هست و آن وقت در بعضی ها هم خیلی شدید است. این قابل انکار نیست لکن عرض کردیم آنچه که در نتیجه تمام اینها پیدا می شود در زندگی انسان، آنی که می توانیم یک تفسیر مشترکی ارائه بدهیم همان اختصاص است. نه به خاطر مشکل وضع تعینی و تعیینی است بلکه به خاطر این که نحوه وضع و ارتباط پیدا کردن در زندگی بشر مختلف بوده است. به خاطر تمدن های مختلف، فرهنگ های مختلف، جاهای مختل، زمان ها و الی آخره. عوامل متعددی در دست اندر کار بوده و خود انسان ها متفاوت بودند طبیعتا مختلف بوده. در بعضی ها ممکن است تداعی معانی باشد و در بعضی حالات هست، در بعضی جاها هوویت اعتباری هست. چون این حالت وجود داشته، در بعضی جاها اصلا ممکن است مثل این الفاظ اصوات، در همین کتاب ها مثلا واق واق را دارند، الفاظی را که هست، ممکن است اصلا عده ای از الفاظ عین انعکاس طبیعت بوده، همان معنای طبیعی خودش بوده. همان واقع طبیعیش بوده که به صورت لفظ منعکس کرده، عوامل متعدد هست یعنی یک عامل واحدی وجود ندارد.

آن چه که الان محط بحث در اصول است در درجه اول اثبات این اختصاص و علاقه بین لفظ و معناست، طبیعت حال و بعد از اثبات این مطلب، مطلب دیگری مطلب استعمال پیش می آید یا این لفظ را در همان معنا بکار می برد یا بکار نمی برد. مباحث حقیقت و مجاز پیش می آید، این ارتباط بین یک لفظ و دو معناست، دو لفظ و یک معناست. مباحث اشتراک و ترادف پیش می آید. هم مباحث وضع پیش می آید و هم مباحثی که بعد در استعمال است. اینها نتیجه آن است. بنا بر مبنای تعهد همان جور که آقای خوئی هم نوشتند وضع و استعمال یکی است، در صورتی که ما الان به وجدان خودمان بین وضع و استعمال فرق را می بینیم یعنی یک امری است که در جوامع

ما این جا افتاده، فرق بین وضع و استعمال. آن وقت این تازه یک قسمتی از اباحت اصول را تشکیل می دهد یعنی البته مباحث بعدی هم وجود دارد.

آن چه که در ذهن ۱۴۰۰ سال علمای اسلام را نگاه می کنیم یعنی بیشتر ۱۳۰۰ سال از قرن دوم، چون تدوین لغت و آثار لغت از قرن دوم است. آن چه که از قرن دوم به بعد دیده می شود غالباً یک تصویری هم هست که لغت را یک امر ثابت گرفتند. این را نمی شود اثبات کرد، انصافاً یک امر متغیری است به حسب زمان ها و مکان ها فرق می کند و این را شاید مثلاً یکی از عواملی که خیال کردند رابطه نیست این است. نه، رابطه هست اما به زمان و مکان تاثیرگذار است. کاملاً تاثیرگذار فرهنگ ها و تمدن هاست.

یکی از حضار: ما رابطه نداشتن را اگر کنار بگذاریم، اگر قائل شدیم که یک رابطه ای هست این اختصاص لفظ و معنا کمکی نمی کند و باید نوع اختصاص را بدانیم که چیست

آیت الله مددی: آن را الان عرض کردم نوعش عوامل متعدد دارد، یکنواخت نیست، این که حتماً انگیزه هاست نه، حتماً نصب علامات است نه، آن هم نیست. عوامل مختلف دارد. این که حتماً هوویت اعتباری است این هم نه، این هم هست و آن های دیگر هم هست. این در حقیقت ما از اختصاص می خواهیم یک علاقه ای بین لفظ و معنا را اثبات بکنیم که این هست یا نه؟ یکی در مقام جعل و یکی در مقام استعمال است. البته خوب دقت بکنید تمام اباحت اصول روی این نیست، یکی از زیربناهای اصول است. مباحث ظهورات این است چون بعد از این که این مرحله اثبات شد باز یک مرحله بعدی می آئیم. این لفظی که دارای ارتباط با معنا شد می آید در زمینه های حقوقی باز معنای دیگر پیدا می کند، این وضعی را که الان این جا مطرح می کنیم وضع لغوی یا عرف عام است، می آید یک معنای حقوقی پیدا می کند، مثلاً وجوه را مثلاً الزام. بگوییم هیئت افعّل یا امر، ماده امر یا هیئت امر برای الزام است، این معنای لغوی می شود. اما این که الزام وجوب است و وجوب دارای آثاری است مثلاً ثبوت در ذمه دارد، مثلاً به این که باید حتماً انجام بدهد. اگر انجام نداد وادارش می کند به انجام. این معنای یا باید مثلاً مجانی باشد یا کذا باشد، این معنای وجوب معانی حقوقی است. باز در معانی حقوقی و قانونی گاهی می آئیم معانی شرعی را هم اضافه می کنیم، پس آن زیربناست، بعد از معانی شرعی که اضافه شد باز حالات خاصی را

خود لفظ دارد، فرض کنید مثلاً جمله شرطیه دلالت بر مفهوم می کند، مفهوم دارد، یکی از حالاتش اطلاق و تقييد است. اينها اصلاً ربطی به وضع ندارد. اينها مراحل بعدی است که است و از همه مراحل باز بالاتر، ما در اصول مجموعه این مراحل را بررسی می کنیم. آن وضع اولی است و زیر بنای اصلی است. باز از اینها بالاتر که یک عرض عریضی دارد دلالات سیاقی و حالی است، آن دیگه خیلی سخت است. ما دلالات سیاقی فراوانی داریم. *إن الكلمة لتنصرف إلى سبعين وجهاً، إنا لنقول الكلام و منها سبعين مخرجاً*، این سبعین مخرج مال عالم وضع نیست، آن طرح کلی ما در اصول در بحث ظهورات روشن شد که آنچه که در اصول هست به این تدریج است. از لغت شروع می شود، بعد به معانی عرف خاص که قانونی باشد، بعد معانی عرف اخص که شرعی باشد، یعنی آثار ثانوی که پیدا می کند آن هم در عرف قانونی و در عرف عام است مثل اطلاق، مقدمات حکمت و اطلاق. بعد از آن می آید مسئله مدالیل سیاقی کلام که آن هم باز عالم دیگری دارد. البته مدالیل سیاقی هم زیر بنایش لفظ است لکن یک مدالیل خاص خودش است. مدالیلی که برداشت خاص خودش است. ما در اصول در مجموعه مباحث ظهورات این جور بحث می کنیم. عرض کردم که اگر یک فصلی را در ظهورات قرار می دهیم در مقدمه بحث ظهورات این بحث مطرح می شود آن چشم انداز کلی که ما در مباحث اصول داریم، چون مباحث بعدی مثل فرض کنید بحث مجاز و حقیقت و مجاز و مشترک و ... ، اینها همه مباحث فرعی هستند.

پس بنابراین آنچه که به ذهن می آید ما تفسیر واحدی را از وضع به عنوان خود وضع، اولاً خود بحث زبان شناسی که مستقل است، اما بخواهیم یک تفسیری به این تفاسیر که گفته شده انصافاً اکثر اینها وجود دارد، این طور نیست که وجود نداشته باشد. آن رابطه ذاتی اگر علت تامه بین لفظ و معنا باشد آن باطل است اما بقیه هست و مبنایش وجود دارد، لکن عرض کردیم آن چه که می شود من حیث المجموع الان اثبات کرد وجود رابطه است که اختصاص باشد، این لفظ با معنا اختصاص دارد. عوامل متعدد دارد، عامل واحدی نیست، بعضی هایش از راه انگیزه های شرطی است، بعضی هایش از راه تداعی معانی است. بعضی هایش از راه نصب علائم است، چون مربوط به زندگی انسان است و انسان مراحل مختلف دارد، هم خود انسان، هم جامعه انسان، هم فکر انسانی، طبق این مراحل مختلف در حقیقت

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۲۰۲۳/۰۱/۲۸ - ۱۴۰۱/۱۱/۰۸

موضوع: خارج اصول فقه - مباحث مقدماتی اصول

جلسه: ۶۵

صفحه ۱۵

.....
وضع را انجام می دهد اما نتیجه اش در نهایت یک چیز است و بعد هم اختیار انسان در آن هست. عوامل تماما موثر نیست که آن بحث

جبر و تفویض است که جایش این جا نیست. این خلاصه بحث ما راجع به وضع.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين